

دکتر شریعتی؛

شخصیتی که چهره اصیل اسلامی را شناساند

عبدالکریم شریعتی هزینتی

بیست و نه خرداد ۱۳۵۶ سالروز شهادت مجاهد پسر رگ و معلم خلوص و ایمان است. او مردی پرکار و متعهدی دردمند، ادامه دهنده راه انبیا، احیا کننده دین نساب از تحریفات، امید نسل جوان و وسیله بقای روح واقعی اسلام بود. آزاد مردی که آن همه درد، رنج و شکنجه را تحمل کرد تا به پایگاه بلند اندیشه اش رسید. او از صحنه حق و باطل زمان خویش دقیقه ای غافل نشد. از دو چهره انقلابی خون و پیام، پیامش را در سراسر حیات پرپر گشت رساند و لباس اولی را هم در آخر کار پوشید. او که عاشق و شیفته علی، حسین و زینب بود، علی وار زندگی کرد، حسین وار آگاهی داد و بیدار کرد، زینب وار بر کاخ های ستم و تجاوز حمله برد. او معتقد به آگاهی دادن بود که هر حرکتی را پیش از آگاهی، فاجعه و عظیم می دانست. او که در پایگاه های خشونت و شکنجه همیشه قائم بود و به رکوع نرفت. عمری کوتاه داشت، اما آثاری بلند و ارجمند بر جای گذاشت. او که منیر را به دانشگاه و تربیون را به مسجد برد و دیوارها را فروزیخت و میان دو تیره علمی که رابطه ای با هم نداشتند رابطه برقرار کرد. من به همراه ایشان به مذاوس قدیمه می رفتم. او با طلاب ساعت ها بحث و گفت و گو می کرد و طلاب هم به ایشان سخت علاقه مند بودند. دکتر با این که وظیفه او نبود یک گوینده مذهبی بود. معتقدم فرد باید مایه های سخن را داشته باشد که بدون آنها سخن هیچ اثری ندارد و آنها عبارتند از ایمان به خدا، اخلاص در عمل، درد دین داشتن، عشق به مردم و جامعه. این مایه ها همچون آفتاب نیمروز در دکتر متبلور بود و دلیل عشق او به خدا این است

که این آیه قرآن شامل حالش می شود «قل ان کان ابائکم و ابنائکم...» (توبه: ۲۴) بگو ای پیغمبر اگر پدرانتان، فرزندانان، زنانان، اقوام، بستگانان، برادران و خواهران شما، همسران و خویشاوندان و اموالی که کسب کرده اید نزد شما از خدا و پیغمبرش و پیکار و کوشش در راه خدا دوست تر است پس منتظر عذاب باشید. شریعتی نیز همه مادیات و زینت حیات دنیا را در یک کفه از ترازوی وظیفه گذاشت و عشق به خدا را در کفه دیگر و کفه عشق به خدا را سنگین تر یافت و همه چیزش را فدای این راه کرد. درباره خلوصش باید اشاره کنم یکی از علاقه مندان به دکتر در جلسات حسینیه ارشاد، به دکتر گفت حاضرم همه ثروتم را در اختیار شما بگذارم. وی گفت اگر چنین کنم خلوصم را از دست داده و آلوده می شوم؛ این است معنی دینداری که لغزشگاه سختی است.

در اینجا باید به دو نکته اشاره کرد؛ نخست تحریف و دگرگونی احکام که از این راه احکام دین ضربه های سنگینی خورده و دیگری مربوط به برداشت زیبای دکتر از آیات قرآن کریم. شریعتی مهمترین عوامل انحطاط

**شریعتی که عاشق و شیفته
علی، حسین و زینب
بود، علی وار زندگی کرد،
حسین وار آگاهی داد و بیدار
کرد، زینب وار بر کاخ های ستم
و تجاوز حمله برد**

مسلمین را در مسائل زیر می داند:

الف - تبدیل نظام امامت به خلافت و سلطنت در صدر اسلام در جهان تسنن.

ب - تبدیل تشیع معترض علوی به تشیع صفوی در جهان تشیع.

ج - تجزیه بیش جامع اسلامی و نفوذ تفکر یونانی مآبی در مسلمین.

د - ورود پندارها، خرافه ها و برداشت های نادرست به حوزه تفکر اسلامی و در نهایت مسخ و وارونگی اصول اعتقادی و ارزشی اسلام.

ه - انسداد باب اجتهاد در اهل سنت و رکود اجتهاد در اهل تشیع.

اما درباره تبدیل نظام امامت به خلافت و سلطنت در صدر اسلام، پیغمبر هدفش این بود که پس از خود، امامت توحیدی زمام امور را به دست گیرد و عباد صالح یکی پس از دیگری، اگر هر کدام ۵۰ سال زمام امور در دستشان بود حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ سال حاکمان مردم افرادی پاک و صالح بودند و دیگر اثری از ظلم، تجاوز، دروغ و خلافتکاری وجود نداشت و در نهایت به دام سلطنت های بنی امیه و بنی عباس نمی افتادیم. در اندک مدتی که جامعه اسلامی رسمیت یافت و سامان گرفت تکمیل نفوس و تهذیب قلوب جمیع افراد ملت ناممکن بود، ولی به طور کل به وسیله پیامبر بزرگوار اسلام جریانی به وجود آمده بود که فاسدترین فرد جامعه هم در راه خیر و صلاح به کار گمارده می شد و اوضاع و احوالی فراهم شده بود که استعدادها به فعلیت و کمال می رسید و پایه های کاخ تمدنی عظیم استوار می شد و مدینه فاضله ای که فلاسفه یونان به آن دست یافتند تحقق می یافت.



دارالعلم اسلامی بگشاید، اجتهاد است که بطون چند پهلوی قرآن بر حسب زمان و نیاز انسان روشن می‌شود، ولی در اجتهاد کنونی مجتهد به چنین بطون پیرایه قرآن که هر کدام مشکل را از جامعه در زمان‌های متفاوت حل می‌کند نیازمند نیست، چرا که پهنای وظیفه مفید و پربارش بسیار محدود شده و این بسیار جای تأسف است. در گذشته «رساله‌ها» در ابتدا صفحاتی درباره توحید و اصول اعتقادی داشته و بعد صفحاتی در اخلاقیات اسلامی و در پایان هم تعدادی مسائل فقهی که آن دو فصل مفید، یعنی اصول اعتقادی و اخلاقیات اسلامی از میان رفته و همه رساله به مسائل فرعی منحصر شده است. دکتر معتقد است مجتهد ما اکنون ثابت‌القدش است.

موضوعات پرداختنی زکات اکنون هم منحصر به همان نقدین (طلا و نقره)، انعام ثلاثه (شتر، گاو و گوسفند)، غلات اربعه (گندم، جو، خرما و میوه) می‌باشد که اکنون تعدادی از آنها یافت نمی‌شوند. جای تأسف است که اجتهاد کنونی مسائل اقتصادی نوین را اصلاً دور نمی‌گیرد. دکتر می‌گفت دوستی داشتیم آمریکایی که مسلمان شده بود، گفت مرا به مجتهدی معرفی کنید تا حقوق الهی و ابردارم. معرفی‌اش کردم. وقتی برگشت گفتم چقدر پرداختنی؟ گفت: هیچ. گفتم چرا؟ گفت برای این که من میلیاردر موز، روغن‌های نباتی، نیشکر و مانند اینها هستم هر چه را بکنم مجتهد گفت شامل نمی‌شود. از اندیشه دکتر چنین برمی‌آید که هر چه زودتر باید در فروخته اجتهاد فکری و عملی اسلام دوباره گشوده شود و با توجه به این مسائل اساسی که از بازگشت اجتهاد به اصل خودش به دست می‌آید ضرورت و فوریت آغاز یک نهضت عمیق علمی برپایه تحقّق اجتهادی در زمان ما احساس می‌شود.

پرداشت دکتر شریعتی از آیات شریفه قرآن

من همیشه فکر می‌کردم دکتر شریعتی در رشته جامعه‌شناسی و شناخت شخصیت‌های علمی و فکری که رشته ایشان است افکار و افهان را به شگفتی واداشته است، ولی از زمانی که به تفسیر و ترجمه آیات قرآن توجه بیشتری کردم دیدم همان شگفتی در این مورد هم است. گاهی می‌دیدم با پدرش در آیه‌ای از قرآن بحث می‌کنند، با این که رشته تخصصی پدر بود، ولی در پایان پدر اعتراف

در حالی که این جمله امام را خوانده‌اند «انا قلیل الغیر» که به معنی اشک است، من کشته شده‌ام تا مردم بر من بگریند، و بهشتی شدن را هم پس از گریه اضافه کرده‌اند. می‌بینیم این انقلاب بزرگ چگونه از آن اوج می‌افتد. اگر چنین باشد باید آیاتی از قرآن را مانند «فمن عمل مثقال ذره» و «من عمل سوء یجزیه» را کنار بگذاریم.

پیرامون موضوع انسداد باب اجتهاد در اهل سنت و رکود اجتهاد در اهل تشیع، دکتر از این رکود در تشیع سخت ناراحت بود و می‌نویسد اجتهاد یکی از این موارد تحریمی پنج‌گانه است که درباره‌اش می‌گوید: اجتهاد دروازه‌ای بود بر مدینه روح و فرهنگ مذهبی که قافله زمان از آن گذر داشت و دری که هوای تازه را به

و اما در موضوع تبدیل تشیع معترض علوی به تشیع صفوی در جهان تشیع، برای نمونه تشیع علوی پیروی کردن از اندیشه علی، روش زندگی و روش کار علی، شیوه جهاد علی و تحمل علی است که دو مانع است، زیرا به معنی قدم گذاشتن جای قدم علی در حد توان بشری مانع است. تشیعی که ما داریم دوست‌داری علی و محبت به او است و دوست داشتن یک امر احساسی است. در موضوع تجزیه بیش جامع اسلامی و نفوذ تفکر یونانی‌مآبی در مسلمین، دکتر معتقد است بیش اسلامی هماهنگ نیست؛ سرش یک‌جا و قلبش یک‌جا و دست و پایش جای دیگر افتاده است و تفکر یونانی که به اندیشه مسلمین راه یافته است نه تنها سودمند نیست، بلکه زیانبخش است، برای نمونه روزها روی این موضوع بحث و جدل می‌کنند که اگر آقامی به تو کُرش گفت برو پشت بام آیا همین یک فرمان کافی است یا باید بگوید نردبان هم بگذار.

در مورد موضوع ورود پنداره‌ها، خرافه‌ها و برداشت‌های نادرست به حوزه تفکر اسلامی و مسخ و وارونگی اصول اعتقادی و ارزشی اسلام، دکتر شریعتی معتقد است خرافه‌های فراوانی دامن دستورات اسلام و اعمال مسلمانان و انقلاب‌های پیشوایان دین را فرا گرفته که باعث مسخ و وارونگی اصول اعتقادی و ارزشی اسلام شده و این خرافه‌ها را در جریان انقلاب بی‌مانند امام حسین فراوان مشاهده می‌کنیم. امام حسین فرموده «انا قلیل الغیر» من کشته شده‌ام تا دیگران از من پند گیرند و با هر بزرگی در هر زمانی با دادن هستی‌شان مبارزه کنند.

شریعتی معتقد به آگاهی دادن بود که هر حرکتی را پیش از آگاهی، فاجعه و عقیم می‌دانست

شریعتی همه مادیات و زینت حیات دنیا را در یک کفه از ترازوی وظیفه گذاشت و عشق به خدا را در کفه دیگر و کفه عشق به خدا را سنگین‌تر یافت و همه چیزش را فدای این راه کرد



می کرد که حق با علی است و او نظرش پربارتر است. و کثر شرعی یعنی معتقد بود که زبان مذاهب زبان «سبلیک» است و زبان سبلیک زبانی است که معانی را به رمز بیان می کند. مکتب یا مذهبی که همه حقایق را و همه معانی مکتب خود را بخواهد در کلمات راسته، یک بعدی و روشن ادا کند این مذهب ماندنی نیست، چرا که مخاطبان، تیپ های مختلفی هستند از عوام و تحصیل کرده و از طبقات مختلف و همچنین مخاطب مذهب، یک نسل در یک زمان نیست، بلکه نسل های متفاوت و متناوبی هستند که در طول تاریخ پشت سر هم می آیند و اینها از نظر تفکر، عمق فکر و پیش یا هم تفاوت دارند، بنابراین زبانی که مذهب برای بیان معانی مکتبش انتخاب نماید باید زبان چند پهلو و چند لایه ای باشد که هر لایه اش در یک نسل و هر پهلویش برای یک گروه روشن شود. برای همین است که تمام آثار ادبی که سبلیک است جاویدند. اشعار حافظ جاوید است و هر بار آن را می خوانیم مطلب تازه ای از آن می فهمیم و به میزان عمق، ذوق و زاویه دیدی که داریم از سخنان حافظ مطالب جدید بیرون می آوریم، ولی تاریخ بیعتی این طور نیست. سخن حافظ چند پهلو و رمزی است و هر رمزی را یکی از ما بسته به ذوق و تیپ فکری خود با معنی خاص تطبیق می دهد و حروف و دید تازه ای از آن استخراج می نماید. قرآن وقتی از انسان به معنی بیولوژیک سخن می گوید درست زبان علوم طبیعی را دارد از نقطه، علقه، مضغه، چنین و... حرف می زند، ولی در آفرینش آدم زبانش زبان مشابه، پر معنی، رمزی و فلسفی است. خلقت انسان یعنی حقیقت و سرنوشت معنوی و صفات نوعی او، در قصه آدم فرمول دارد: روح خدا + لجن متعفن = انسان، اسلام می گوید انسان جمع دو ضد است؛ هم خدایی و هم شیطانی. امکانی برای رجعت به خدا دارد و امکانی برای بازبجه شیطان شدن. لجن متعفن و روح خدا دو رمز و دو اشاره سبلیک است. انسان واقعاً نه از لجن بد بو (حماء مستون) ساخته شده و نه از روح خدا، بلکه اولی پستی و رکود و توقف مطلق را در انسان نشان می دهد و دیگری تکامل بی نهایت و برتری لایتنای را می رساند که در زبان بشری برای رساندن این معنی ترکیبی بهتر از روح خدا نمی توان یافت. انسانی را می بینیم

از بهشت و خرداد ۱۳۸۸

که با اراده خود به سوی جرم ها و جنایت ها تا اسفل الساطین می رود و دیگری با اراده به سوی اعلا علین حرکت می کند. ترون را می بینیم که رم را به آتش می کشد تا با تماشای شعله های آتش، فریاد و ضجه کودکان، زنان و مردان لذت ببرد و شعر بگوید و نقاشی کند و دیگری هم آن انسان آزادخواهی است که دور از چشم پلیس که نباید و جانش را نجات دهد از دوشش می خواهد بزرین بر سرش بریزد و خود کبریت می کشد و خویش را به شعله های آتش می سپارد تا ملتی، اعتقادی و انسانی را حمایت کند. در ایجاد کثر به اراده ای که خدا داده اشاره می کند که انسان در این میانه یک «تردید» و نوسان اراده ای آزاد است. همه انسان های جانی در این مرحله مرد هستند و می توانند راه خدا را انتخاب کنند. عمر سعد به دربار عیدالله رفت تقاضای جایزه کرد. عیدالله گفت در این باره نامه ای به تو دادم آن را بده. هر چه گشت پیدا نکرد. عمر گفت «قد ضاعت الکتاب» نامه گم شده است. عیدالله دستور داد بیرونش کنند. از پله های دارالاماره پایین می رفت و می گفت

گاهی می دیدم دکتر شریعتی
با پدرش در آیه ای از قرآن
بحث می کند، با این که رشته
تخصصی پدر بود، ولی در
پایان پدر اعتراف می کرد که
حق با علی است و او نظرش
پربارتر است

خسر الدنيا والاخره. این برداشت جالبی بود که دکتر از آیه (حماء مستون) به دست می دهد. اما برداشتش از آیات دیگر قرآن، گروهی به قرآن ابراد داوند که چرا امروز در این عصر آزادی و آگاهی قرآن از برده سخن می گوید، امروز که غلام حلقه به گوشی نیست. اما دکتر پاسخگوی این پرسش است و معنایی مناسب این زمان را به آیه می دهد: «فک رقیه». در گذشته برای آزادی برده چند نفر جمع می شدند و پولی می دادند و برده را آزاد می کردند. امروز که برده ای وجود ندارد، پس معنی آیه چیست؟ شریعتی می گوید: مفهوم فرآینی طی تکامل انسانی تکامل پیدا می کند. جایی که می گوید «فک رقیه» نجات یک انسان خیلی وسیع شده است. می بینیم مجاهدانی که در بعضی از کشورها حد و محدوده مبارزه شان را بر این قرار داده اند که زندگیشان را در خدمت ملت هایی قرار دهند که برای آزاد شدنشان از بند استعمار برخاسته اند این «فک رقیه» است. امروز دیگر پول جمع کردن برای آزادی برده معنی ندارد، پس حالا «فک رقیه» چیست؟ تلاش برای ملتی است که برای فک رقیه اش با استعمار می جنگد، یعنی فک رقیه در مسیر سرنوشت ملت در رابطه با استعمار است و در رابطه با دیکتاتوری مطرح است. این تلاش چیست؟ خون دادن، جان دادن، اسلحه دادن، پول دادن، کمک کردن و تبلیغ کردن و به هر حال در اختیار این فک رقیه یک ملت یا یک گروه قرار گرفتن است. می بینیم امروز دکتر فک رقیه را حرکت دسته جمعی برای نجات فلسطینی ها می داند. چه زیباست و من چنین برداشتی را تا

به امروز ندیدم.

دوره استضعاف

شریعتی از کلمه «استضعاف» برداشت زیبایی دارد که بقای قرآن را تضمین می‌کند. می‌نویسد «استضعاف در قرآن به معنی به بیچارگی و ضعف گرفتن است. این بسیار قابل تأمل است، چون معنایی است اعم از استبداد، استثمار، استعمار، استحمار و... اینها همه شکل‌های مختلف استضعاف در زمان‌ها و نظام‌های گوناگون است که گاه با شکلی از آن مبارزه شده و از میان برده می‌شود، ولی شکل دیگری جانشین آن می‌شود. هر نظامی که انسان را به ضعف دچار کند، چه ضعف اقتصادی «استعمار» و چه سیاسی «استبداد» و چه ملی «استعمار» و چه فکری و روحی «استحمار» و چه در آن واحد و نظام واحد همه با هم و چه اشکال دیگری که بعدها اختراع کنند، استضعاف است و قربانیان آن طبقه مستضعفین را به وجود می‌آورند و قرآن از نجات این طبقه و نفی استضعاف سخن می‌گوید. این است که سخن همیشه زنده است چه اگر به جای آن یکی از انواع آن را مثلاً استبداد یا استعمار یا استبداد را می‌گویید پس از تحقق استقلال یا دموکراسی و لیبرالیسم و نفی نظام بردگی سخنش مرده بود و رسالتش منقضی شده بود و تنها ارزش تاریخی داشت. من بسیاری از

۱۸ ماه زندانی دکتر و تحمل او در این مدت و در آن جای بی‌جا و خطرناک، از معجزات دوران زندگی دکتر است که زندانبان گفت دکتر! ما هر کسی را اینجا می‌آوریم، پس از چند ماهی یا می‌میرد و یا نامه ندامت می‌نویسد، تو در این مدت یک لیوان آب از ما نخواستی؟ این تنهایی را چگونه تحمل کردی؟ دکتر می‌گوید من تنها نبودم. وقتی در نماز به پیغمبر سلام می‌کنم پیغمبر جلوی من حاضر است. نخستین نقشی که سلام دارد احضار کسی است که مخاطب سلام شماست. امکان ندارد که شما به انسانی که غایب است سلام کنید. سلام نوعی نقش ضد تنهایی را بازی می‌کند، چون در آن فضایی که هیچ رابطه‌ای با هیچ کس ندارید سلام شما را در یک رابطه مستقیم با یک مخاطب حسی و حاضر که جلوی شما نشسته است قرار می‌دهد و این تنهایی را محدود می‌کند یا آن را از میان می‌برد. شریعتی بقیه سلام‌ها را هم با زیبایی و جذابیت خاصی بیان می‌کند که خواندنی است. من در توان خود در سلام‌های نماز تا آنجا که توانستم جست‌وجو کردم هیچ‌جا این استدلال را برای تنهایی ندیدم. یک نکته را هم باید یادآور شوم و آن این که بهره‌گیری از این موضوع سرمایه مهمی را می‌طلبد و آن ایمانی است محکم و استوار که باید روندگان این راه این سرمایه را داشته باشند، همان‌طور که دکتر شریعتی داشت.

تفسیر را درباره این کلمه نگاه کردم و دیدم تنها یک معنی تحت اللفظی شده است.

۱۸ ماه زندانی دکتر و تحمل او در این مدت و در آن جای بی‌جا و خطرناک، از

معجزات دوران زندگی دکتر است که زندانبان گفت دکتر! ما هر کسی را اینجا می‌آوریم، پس از چند ماهی یا می‌میرد و یا نامه ندامت می‌نویسد، تو در این مدت یک لیوان آب از ما نخواستی؟ این تنهایی را چگونه تحمل کردی؟ دکتر می‌گوید من تنها نبودم. وقتی در نماز به پیغمبر سلام می‌کنم پیغمبر جلوی من حاضر است. نخستین نقشی که سلام دارد احضار کسی است که مخاطب سلام شماست. امکان ندارد که شما به انسانی که غایب است سلام کنید. سلام نوعی نقش ضد تنهایی را بازی می‌کند، چون در آن فضایی که هیچ رابطه‌ای با هیچ کس ندارید سلام شما را در یک رابطه مستقیم با یک مخاطب حسی و حاضر که جلوی شما نشسته است قرار می‌دهد و این تنهایی را محدود می‌کند یا آن را از میان می‌برد. شریعتی بقیه سلام‌ها را هم با زیبایی و جذابیت خاصی بیان می‌کند که خواندنی است. من در توان خود در سلام‌های نماز تا آنجا که توانستم جست‌وجو کردم هیچ‌جا این استدلال را برای تنهایی ندیدم. یک نکته را هم باید یادآور شوم و آن این که بهره‌گیری از این موضوع سرمایه مهمی را می‌طلبد و آن ایمانی است محکم و استوار که باید روندگان این راه این سرمایه را داشته باشند، همان‌طور که دکتر شریعتی داشت.